

مظهر العجايب

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

دیباچه:

مرتضی حسینی برغانی

به کوشش:

امید ذوالفقاری، کوروش شیخ بهایی



مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه

۱۳۸۶

عطار / محمد بن ابراهیم، ۴۷۰ بین ۴۸۰ قمری
مظهر العجائب / اثر فریدالدین عطار نیشابوری؛ با دیباچه مرتضی
الحسینی البرغانی
- تهران: پازینه: ۱۳۸۵.

۳۴۸ ص
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. ISBN 964- 5722-99-3
شعر فارسی - قرن ۶ ق، الف، حسینی برغانی، مرتضی /
مقدمه نویسی. ب. عنوان
PiR ۵۰۴۷ ۲۶۴۷۲ - ۸۴ م
کتابخانه ملی ایران ۱۳۸۴

پازینه

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی



- ☐ عنوان: مظهر العجائب
- ☐ اثر منسوب به: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
- ☐ به کوشش: امید ذوالفقاری، کورش شیخ بهایی
- ☐ ناشر: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه
- ☐ حروفچینی و صفحه آرایی: ط. دریایی، ۰۹۱۲۳۰۲۵۸۷۲
- ☐ نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
- ☐ لیتوگرافی و چاپ: غزال
- ☐ صحافی: توسعه
- ☐ شمارگان: ۲۰۰۰
- ☐ قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
- ☐ نشانی دفتر مرکزی: م انقلاب، خ کارگر جنوبی، پایین تراز و حید نظری، کوچه گشتاسب، پ ۶۶
- ☐ تلفن: ۶۶۹۶۱۵۲۲، ۷-۶۶۹۷۵۲۴۶، ۶۶۲۶ ۸۸۰۰۶۶۲۶، ۵۴۰۹۸ ۰۹۱۲۱۰

شماره شابک: ۹۶۴-۵۷۲۲-۹۹-۳

کلیه حقوق این اثر محفوظ است.

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن سنجان خردمند و خردآموزان سخن پیوند در آغاز پیوند هر سخن نخست بر سخن آفرین ستایش کنند و سپس بر ملیح‌ترین سخنوران و فصیح‌ترین گویندگان:

محمد کافرینش بود خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش

درود فرستند آن‌گاه در نعت آل و اهل بیت شیرین مقال خجسته خصال او که سخن به مفاخر ایشان جمال گیرد و کلام از مناقب ایشان کمال پذیرد سخن طرازند و کلام آغازند پس شروع به بیان مقصود و تقریر مطلب کرده از الطاف خدای آسمان و ارواح پیمبران زمین و امداد اوصیا و اولیاء صلوة الله علیهم اجمعین سعادت افتتاح و توفیق اختتام طلبند. بعد از تمهید این مقدمات بنده فقیر ضعیف خادم درویشان و پرورده نعمت ایشان بونصر شیبانی که در بیابان جهالت و نادانی پس از شصت سال دویدن و دمی از طلب نیارمیدن هنوز در اول قدم حیرت و سرگردانی است چنین می‌گوید:

که عطر سخنان عطار که عالمی را معطر کرده و عنبر کلامش که جهانی را معنبر نموده و انوار فیوضات بیان اسرار و مکاشفات او که دل و جان عاشقان و مشتاقان را منور ساخته وصیت جلالت قدر و عظمت مقامش که به شرق و غرب جهان رسیده و

کتاب و رسایل او که در میان علمای هر ملت و حکمای هر امت مقبول و ممدوح است و بزرگان عرفا و اعظام اولیاء پیوسته او را می ستایند و در مدح و ثنای او منظومات و منشورات که می آریند بواسطه پاکی مذهب و درستی عقیده و تولای او به خاندان رسالت و نبزای از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و در بسیاری از کتب منظومه و رسایل مبسوطه خود که بی رمز و پرده سخن کرده ازین معانی حکایت می کند چنانکه می فرماید:

مرد آن دان کو به دین جعفر است یا چو سلمان بر طریق حیدر است
مرد آن دان کز تولا دم زند و ز تبرا عالمی بر هم زند

با آنکه کتاب لسان الغیب و جوهر لذات و مظهر العجایب و بعضی دیگر از رسایل او همه در این معنی است و در شرح این دعوی اگر کوته نظران شیعه و برخی جهله عامه از عدم تنبیه درین کتب و تنوق و خوض در دیگر کلمات و مقالات او را خارج از مذهب حقه امامیه دانسته اند بر خود ستم کرده اند و بر دانش و ادراک خود طعنه ها وارد آورده از دریافت این معانی غافل مانده که می فرماید:

بنده اثنی عشر از جان منم در لسان زان دم از ایشان می زنم
ما حسینی مذهبییم و حیدری بر دل دشمن چونیش خنجری

و جای دیگر در لسان الغیب می گوید:

پاک شو در راه پاکان سر بنه و ز میان، ز نار را بگشا گره
در میان پاکبازان اندرا حاجت ایشان بکن اینجاروا
پاکبازانند دنیا را امین رحمتند ایشان ز رب العالمین
پاکبازان را محمد (ص) ره نمود در شریعت گشته اند اهل سجود
پاکبازان مرتضی (ع) را هم رهند و ز طریق راه ایشان آگهند
پاکبازان را حسن اینجا سراسر است بر جمیع آفرینش چون خور است
پاکبازان چون حسین مرتضا خرقه این جسم خود کرده فنا
پاکبازان همچو زین العابدین اشک گلگون ریخته سوی جبین
پاکبازان همچو باقر در جهان جان خود کرده نثار جان جان

پاکبازان همچو صادق رفته‌اند	بسیخ نادانی نادان کنده‌اند
پاکبازانند با کاظم رفیق	چون رضا گشتید عین هر صدیق
پاکبازان چون تقی بشناختند	خویشتن را چون نقی در باختند
پاکبازان عسکری را بنده‌اند	همچو مهدی در زمانه زنده‌اند

در تاریخ هزار و سیصد هجری این بنده ضعیف به حکم اضطرار از غلبه فتنه و فساد جمعی اشرار و خرابی ضیاع و عقار از گوشه‌های عزلت و انزوای خود که در آنوقت در نواحی نطنز و اردستان بود. ... بدار الخلافه ناصری طهران آمد و سعادت صحبت و فیض ملاقات مظهر ربّ رحیم عبدالکریم بسته امین لدوله ابوطالب فرخ بن مهدی بن احمد بن معزّ الدین محمد الغفاری که با این فقیر نسبت طایفه‌گی دارد و در عین آسودگی در... خدمت خلوت خاص مخصوص است و از بزرگ زادگان این دولت بمزیت اصالت و نجابت ممتاز و با اهل دل و ارباب معنی و راز سری و سرّیش در میان است، رمزی از مقامات عالیّه شیخ فرید الدین عطار علیه الرحمة باز گفت و در ضمن سخن فرامود که شیخ قدّس سرّه در لسان الغیب نسب خود را به ابوذر غفاری رضی الله عنه درست می‌کند و خود را از اولاد و اعقاب آن جناب می‌شمارد چنانکه می‌فرماید:

ما فقیرانیم و بوذر باب ماست هستی دنیا به پیش ماهباست

لاجرم بر همه اولاد اباذر و بنی غفار خاصّه کسانی که طالب نشر مناقب خاندان و بسط فضایل ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین اند لازم است که این رسایل او را به معرض طبع در آورده و نسخ فراوان در میان شیعه و صاحبان مذهب امامیه پراکنده کنند که هم خوانندگان و شنوندگان به فیضی عظیم فایض شوند و هم کسانی که تاکنون در عقیده و مذهب این بزرگ علیه الرحمة و الغفران به شک بوده‌اند به صفای اعتقاد و پاکی کیش و درستی آئین او پی برده و خاطر خود را از کدورت شک و ریب مصفا نمایند و بر بونصر شیبانی و رفتگان بنی شیبان و اعقاب اباذر و خفته‌گان بنی غفار رحمت فرستد پس این نتیجه میرا و زیده امرا که اگر چه بسال جوان ولی بدانش پیر و به محاسن اخلاق و مکارم آداب و لطف شمایل و حسن مخایل و شوق به شنیدن مقالات عرفا و ذکر مقامات اولیا و طینت پاک و سیرت صاف بر همگنان سمت برتری دارد و

بزرگان فقرا را به تربیت و محبت به سوی او نظریست به قبول بقای این آثار و اقدام به طبع بعضی کتب آن جناب همت مصروف داشت و نخست نسختی از کتاب مظهر العجایب به دست آورد و به ادب و حرمتی تمام پیش نهاد و از سر احترام و اخلاص به نگارش و طبع آن همت برگماشت و این نصیحت و وصیت شیخ علیه الرحمة را از روی حسن ارادت و یمن عقیدت مقبول پنداشت که می فرماید:

ای برادر از ریا پرهیز کن	خامه را بهر نوشتن تیز کن
مظهرم از روی حرمت پیش گیر	این سخن را یاد از این درویش گیر
از سر اخلاص بنویس و بفهم	در دل از حاسد میآور هیچ و هم
از تو اینصورت بماند یادگار	او شفیع تو شود روز شمار
با خدا من بستهام عهد ای جوان	که نباشم بی تو در باغ جنان
کردهام عهد آنکه این مظهر نوشت	یکزمان بی او نباشم در بهشت
گر تو مظهر را کتابت میکنی	دان که در معنی عبادت میکنی
مظهر من وصف ذات مظهر است	آنکه شهر علم احمد را درست

و بدین حسن عمل در میان عرفا و بزرگان فقرا و عموم محبان اهل بیت از خود و این فقیر یادگاری جمیل گذاشت که هر وقت این کتاب بگشایند و مطالعه فرمایند برین زبده عصر که مؤسس طبع این عمل ثواب و بر بونصر که راهنمای بدین کار صوابست ستایشاکنند و درودها فرستند و ایزد تعالی از مدد ارواح پاکان خاصه روح معطر عطار علیه الرحمة بر مقامات دنیوی و ثوابات اخروی او بیفزاید و بدانکه در تاریخ تولد و سال وفات شیخ علیه الرحمة در میان مورخین اختلاف است و آنچه از کلمات خود آنجناب استکشاف می شود و به حقیقت نزدیکتر است در هنگام نظم کتاب مظهر العجایب که می فرماید:

اندر این سالی که طبعم گشت یار	بود سال پانصد و هشتاد و چار
سال عمر من ز صد بگذشته بود	جمله اعضایم بدرد آغشته بود

عمر شیخ قدس سره از یکصد سال متجاوز بوده است و از این روی تولد آنجناب در چهارصد هفتاد الی هشتاد خواهد بود و آنانکه تولد آن جناب را در پانصد و دوازده دانسته به شهادت خود شیخ بر غلط رفته اند و شهادت آن حضرت چنانکه محقق است

در آغاز فتنه کفار تبار بوده است. اگر بدان هنگامه است که نخست بار لشکر چنگیز خان به خراسان آمد و بلخ و خوارزم و هرات و طوس و نساپور و دیگر ولایات آن مملکت را قتل عام کردند، در ششصد و هیجده هجری بود و اگر در سال آمدن هلاکو خان به ایران باشد در ششصد و بیست و هفت است. در هر حال عمر آن جناب از یکصد و چهل سال چیزی کمتر یا بیشتر بوده است و خود شیخ علیه الرحمة از آمدن لشکر ترک و فتنه آن قوم در مظهر العجایب خبر می دهد. چنانکه می فرماید:

بعد از این آیند ترکان در جهان آید این عطار ز ایشان در فغان
بعد من بینند از ترکان عذاب عالم از ترکان شود یکسر خراب

چنانکه پس از سی و اند سال از تاریخ اخبار شیخ عطار علیه الرحمة طوایف خونخوار تبار و لشکر مغل در ظل رایت چنگیز خان که مظهر قهر الهی بود از تاتارستان شمال به ولایات شرقی و جنوبی و غربی ممالک آسیا حمله آورده از ساحل چین تا سرحد ولایات روم را قتل و غارت کردند و به تنها در ممالک خاصه ایران چندین هزار هزار مخلوق عاجز بیچاره را مقتول نمودند و آنچه در ممالک چین و خطا و هند و ترکستان و ماوراء النهر و دیگر بلاد عالم کردند از حیث تعداد و شمار بیرونست و مانند شیخ علیه الرحمة در نساپور و شیخ نجم الدین کبری به خوارزم. در هر شهر و قریه چندین تن از بزرگان و مشایخ را رضوان الله علیهم سراز تن برداشته و به عزّ شهادت فائز نمودند.^۱

بالجمله یکصد و اند رساله که بیشتری منظوم و اندکی منثور است از شیخ علیه الرحمة بازمانده که همه مخزن لآلی حکمت و معدن جواهر موعظت و منبع حقایق و معارف و متضمن فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام و کلمات و مقامات اولیای کبار رضوان الله علیهم اجمعین است. چنانکه در یکی از رسایل خود می فرماید:

ز بحر علم دارم صد کتب من در او بنهاده ام اسرار لب من
ز علم انبیا خواندم سبقها ز شرح اولیا دارم ورقها

و در سبب اینکه چرا عطار نام گرفت و از چه روی این همه اسرار و حقایق به زبان او

جاری شد، در کتاب مظهر العجایب می فرماید که در زمان کودکی به بلده تون که یکی از شهرهای خراسان است و مولد پدران من بود، بیماری صعب و سختی بر من مستولی شد که پرستاران به ترک من گفتند و در حالت خواب آن هنگام خروج روح از تن حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام بر من مرئی شد و مرا شفا کرامت فرمود و نام مرا عطار نهاد و فرمود تو لسان ما اهل بیتی و ما بدین لسان بسا رموز حقایق و اسرار شریعت را که تاکنون در پرده نهفته بوده است، آشکار می فرمائیم چنانکه هم حضرت شیخ علیه الرحمة پس از یکصد سال از تاریخ آن رؤیا در آخر شرح این جواب که در این کتاب منظم می کند، می فرماید:

قرب صد سالت و کسری زین سخن
کو نشسته در میان جان من
چون مرا عطار خواند آن شاه جان
من شدم عطار در ملک جهان
من نـیم گوینده گفتار او
او بگوید در جهان عطار گو

و اگر در بعضی از کتب و رسایل نظر به رعایت صورت حال و تقاضای زمان و صلاح وقت و وضع غلبه فقها ملت و مطابقت سلاطین عصر و متابعت علمای عهد ستایش از دیگران نموده است در همان کتاب به رمز و تصریح باز نموده که بر آن بیانات اعتماد و اعتباری نیست و در کتاب مظهر العجایب بسیاری از مشایخ و بزرگان اولیاء را که هنوز مردم ایران اغلبی را از صوفیه و عرفای اهل سنت و جماعت گمان می برند، نام می برد و می فرماید که همه این بزرگان بردین واحد بوده و متابعت پیرو مقتدایی خود امیر المؤمنین و سید الوصیین علی مرتضا علیه السلام را می نموده و کسب فیض و اخذ فواید از انوار توجهات آن حضرت می کرده و فرمان و حکم آن هادی کل و حامی رُسل دین و آئین خود را در شعار نبی امیر و لباس منی بنی عباس مستور داشته اند و من که عطارم از جانب آن جناب و فرمان آن حضرت مامورم که اکنون این لباس برکنم و این شعار براندازم و بی پرده سخن کنم چنانکه می فرماید.

اولیا با مهرش ایمان داشتند لیکن آن از خلق پنهان داشتند
این زمان کرد او عیان اسرار را تو بدین تهمت مکن عطار را

و به بسطی تمام در مظهر العجایب از این مطلب خبر می دهد و در سبب نظم این کتاب نیز می فرماید:

مرد آن دان کو چو عطار این زمان سازد او اسرار پنهانی عیان
دین عباسی چو کردند آشکار خلق بگرفتند اندر وی قرار
من طریق شرع پنهان داشتم ظاهر خود را چو ایشان داشتم
باطن من بر طریق شاه بود ظاهرم بر دین عباسی نمود
بعد از آن گفتم که ای عطار حیف کز جهان رفتی تو بی گفتار حیف
گفتم این مظهر که تا اهل یقین خود بدانندم که ره بردم بدین

و از این ابیات و آنچه از پیش مرقوم شد متابعت آن جناب قدس سرّه مذهب حقّه جعفری را که اثنا عشری بودن شرط آنست و تبرّاً و توالّاً دو بال آن که خداوند این مذهب بدان دویال در فضای عوالم معرفت الیه و هوای اوامر و نواهی شاهنشاهی او جلّ و علا پرواز می کنند، واضح می شود و مع هذا صواب آنست که پیش از نگارش اصل کتاب شعری چند هم از دیگر کتب آن جناب که کمتر به مطالعه عوام خلق رسیده است، نبشته آید تا کسانی که در نسب و مذهب او علیه الرحمة بر طریق غلط و خطا رفته اند از شنیدن این اشعار و ملاحظه اصل کتاب به راه راست باز آیند و اگر با این دلایل و براهین باز کسی را در خاطر شک و ربی به جاماند خود را مانند آن فقیه جاهل سمرقند به نیشابور که در سوختن کتاب مظهر العجایب و آزدن شیخ علیه الرحمة خویشتن را عاقل و خردمند می پنداشت معذور شمارد چنانکه شیخ در مظهر بدین سوء عمل اشاره می فرماید:

مظهرم سوزی که مدح مرتضی است پیش ما این مدحت و گفتن هب است
مرتضی اندر عجایب مظهر است اسم پاکش حیدر و حیّه در است
ای سمرقندی حذر از سوزشش چونکه کردی ز آتش اینجا پوشش اش
چون بسوزی آیه گفت رسول کی بود ایمانت ای بی دین قبول

و باید دانست که همیشه گرفتاران دنیا و صورت که از عوالم معنی و حقیقت بی خبر و مصداق این آیه مبارکه اند «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و از مقام و منزلت طالبان عقیق و اهل دل غافل و بدون غور و خوضی در کلمات و مقالات بزرگان و ارباب نیاز و نیکان و اهل راز زبان بدگویی و تعنت دراز می کنند بلکه بواسطه زشتی سیرت و پستی فطرت و بغضی که در جبلت ایشان بارث از آباء و اسلاف نسبت به محبّان اهل بیت و این دوستان خاندان و دیعت است از برانداختن آثار و سوختن کتب ارباب طریقت و اصحاب حقیقت که دارای صورت و معنی شریعت و پیروان خاص آل رسولند پروائی نکرده بلکه سعی ها و اهتمامات می نموده و مثل مظهر العجایب کتابی را که همه در ذکر فضایل و مناقب نبی و ولی و آل علیهم السلام است می سوزانده و مانند شیخ فرید الدین عطار پیری کامل بزرگوار و عارفی فاضل نامدار را به آزدن تن تنها پس نکرده در صدو اند سالکی قصد جان می داشته چنانکه او می دانست که پس از خواندن این دیباچه و مطالعه اصل کتاب که پاکی مذهب و اثنا عشری بودن شیخ علیه الرحمة بر عالمیان معلوم می شود اخباری که آن جناب هنگام نظم کتاب مظهر که سالها قبل از تولد مولانا جلال الدین محمد بلخی از ظهور او بردم داده است و اشارت و بشارتی به مقامات عالیه و مقامات کافیه او فرا نموده اختلاف و اشتباهی که بعضی مردم از عدم خردمندی چون آن فقیه سمرقندی که در حق عطار داشت درباره حضرت مولوی دارند، مرفوع شود و این دو عارف کامل را قدس سرهما از شیعیان خاص و پیروان حقیقی خاندان رسالت دانند و این است آن اشعاری که عطار از ظهور مولوی به روم اخبار می کند.

من تو را راهی نمایم از رسول	تو هم از عطار این را کن قبول
من تو را راهی نمایم از علوم	بعد من هم عارفی گوید به روم

و در همان کتاب باز می فرماید

عارفی واقف ز اصل هر علوم	بعد من پیدا شود گوید به روم
گر تو مست وحدتی زو گوش کن	جام عرفان راز دستش نوش کن
او بسنوشد او بسپوشد از یقین	از کف معنی سلطان شمس دین
از همان جرعه که من نوشیده ام	وز همان خرقه که من پوشیده ام

رهرو شرع نبی او را بسدان وین سخن راهم ز احمق کن نهان
جمله از شرع سپروشی بساز تا نباشی از بیانش در گداز

و این شعر آخر اشاره بدانست که مولوی رومی علیه الرحمة در نظم مثنوی و خود عطار قدس سره در نظم کتبی که قبل از بیان مظهر العجایب و جوهر لذات و لسان الغیب است و تا آن هنگام از جانب شاه ولایت اشاره به بیان مقام طریقت و حقیقت شرع و ولایت بدین روش که درین کتب سه گانه است، نشده بود، اسرار حقیقت را در لباس شریعت صوری که در آن عصر بریدن و دوختن آن به دست فقههای اهل سنت بود، بیان فرموده و رموز معانی خاص را در کسوت الفاظ مقبول خاطر عوام گوشزد خواص می نموده و از این روی جمعی جاهلان و غافلان به غلط افتاده و مولوی علیه الرحمة در صفحه چهارم از آغاز جلد اول مثنوی در جواب و سؤال با سائلی که شمس تبریز محض روی پوش کلام دست آویز کرده، اشاره به کتمان این رموز و اسرار کرده و از فساد و معایبی که مستلزم اظهار و اشعار آنست خبر داده، می فرماید.

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتاب است و ز انوار حق است
واجب آمد چونکه بردم نام او شرح کردن رمزی از انعام او
من چه گویم یک رگم هشیار نیست وصف آن یاری که او را یار نیست
قال اطعمنی فانی جانع فاعتجل فالوقت سیف قاطع
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
تو مگر خود مرد صوفی نیستی مرد را از نسبه خیزد نیستی
گفتمش پوشیده خوشتر سریار خود تو در ضمن حکایت گوشدار
خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
گفت مکشوف و برهنه بی غلول باز گورنجم مدهای بوالفضول
پرده بردار و برهنه گو که من من نگنجم با صنم در پیرهن
گفتم ار عریان شود او در عیان نی تو ماننی کنارت نی میان
آمد و می خواه لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگ کاه
آفتابی کردی این عالم فروخت اندکی گر پیش تابد جمله سوخت
تا نگردد خون دل و جان جهان لب ببندد دیده برد و ز این زمان
فستنه و آشوب و خونریزی مجوی پیش از این از شمس تبریزی مگوی

چون گفتگوی از مناقب شمس تبریزی که پرتوی از آن شمس حقیقت است مایه آشوب و فتنه و خونریزی می شمارد روشن می شود که اگر بی پرده شرحی از مقامات آفتاب ولایت و کواکب آسمان نبوت می گفتی چه مشعله ها و فتنه ها بر می خاست و آتشها می افروختند و مثنوی را چون مظهر شیخ عطار می سوختند و بارعایت این مقامات باز در مثنوی به چند جای مخصوص و در دیوان غزلیات او که تلخیص آن به نام شمس است در بیشتری از اوراق بی ملاحظه ای^۱ در مناقب و مفاخر خاندان خاصه حضرت شاه مردان و امیرمؤمنان معتقدات خود را بیان فرموده است و در مثنوی می فرماید:

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
ای علی که جمله عقل و دیده ای	شمه ای واگو از آنچه دیده ای
راز بگشای ای علی مرتضی	ای پس سوء القضا حسن القضا
چون تو بابی آن مدینه علم را	چون شماعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب برجویای باب	تا رسند از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد	بکارگاه ناله کفواً احد

و در دیوان قصاید و غزلیات خود می فرماید.

آفتاب و جود اهل صفا	و آن امام امم ولی خدا
آن امامی که خاتم است بحق	نه در زمان و زمین و ارض و سما
ذات او هست واجب العصمة	او منزّه ز کفر و شرک و ریا
عالم وحدت مسکن او	او برون از صفاست ما و شما
رهروان طالبند و او مطلوب	عارفان صامت و علی گویا
سرّ او دید سید مُرسل	در شب قدر در مقام ذنّی
از علی می شنید نطق علی	به علی جز علی نبود آنجا
ما همه ذرّه ایم، او خورشید	ما همه قطره ایم و او دریا

بنده قنبرش به جان می‌باش تا برندت به جنت الماوی
شمس تبریز بنده او شد جان فدا کرد نیز مولانا

و باز می‌فرماید:

ز هی روزی ده خلقان علی ابن ابی طالب
ز هی فرمانده کیهان علی بن ابیطالب
قدیم المَن و الأحسان عظیم الشأن و البرهان
قسیم الخلد و النیران علی بن ابیطالب
هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ
هُوَ الْجَنَّةُ هُوَ الْمَنَّانُ علی بن ابیطالب
زهی از وصفها بیرون زهی سلطان کاف و نون
ولی حضرت سبحان علی بن ابیطالب
شهادت او، طهارت او، نماز و روزه و حج او
جهات جمله را میدان علی بن ابیطالب
وجود بقاء بسم الله در توحید یزدانی
رحیم مطلق و رحمان علی بن ابیطالب
فرستاده است در تورات و با انجیل و با فرقان
گاهی پیدا گهی پنهان علی ابن ابیطالب
و باز می‌فرماید:

آن شیر ولایت که ز بهر طمع نفس در خوان جهان پنجه نیالوده علی بود
آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام تا راست نشد کار نیاسود علی بود
صد بار نگه کردم و دیدم به حقیقت آن عارف و آن عابد و معبود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

و به خط یکی از بزرگان عرفا دیدم که نوشته بود از مولانا جلال الدین محمد رومی
قَدْ سَ سِرُّهُ الْعَزِيزُ پُرسیدند: چه می‌گویی در حق حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین
يعسوب الدین و قائد عز المحجلین اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرائب

الشهاب الثاقب البدر السالب مطلوب کل طالب غالب کل غالب ابی الحسین علی ابن ابیطالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات گفت اگر از قولش می پرسی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و اگر از فعلش می پرسی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» و اگر از صفاتش می پرسی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و اگر از ذاتش می پرسی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و اگر از نامش می پرسی لا اله الا هو العالم الغیب و الشهادة و هو الرحمن الرحیم و به این بیانات باز اگر کسی را در حق او شک و ریبی است بر عدم بینش خود باید بگرید و بر عقل خود بخندد جمله از بزرگان عرفا و اجله حکمائی که پس از شیخ فرید الدین عطار آمده اند در بیشتری از مقالات و منظومات خود اشارتی به جلالت قدر و رفعت منزلت آن حضرت فرموده اند چنانکه مولوی می فرماید:

من آن مولای رومی ام که از نطقم شکر ریزد

و لکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

و باز می فرماید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

و باز فرموده است:

آنچه گفتم در حقیقت ای عزیز آن شنید ستم من از عطار نیز

و شیخ محمود شبستری قدس سره می فرماید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

و شیخ علاء الدوله سمنانی علیه الرحمة می فرماید:

سری که درون دل مرا پیدا شد از گفته عطار و ز مولانا شد

و شمس طبسی در ترجیع بندی که به غلط و اشتباه در این عهد به اسم شمس معروف است می فرماید:

گردد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش

و آن چه بونصر شبیانی در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار هجری هنگام مراجعت از سیاحت ولایات شرقی خراسان و زیارت مزار شریف شاه مردان به بلخ و سعادت تقبل آستان امام الانس و العجان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی

آبائه آلاف التحية والثناء به مشهد طوس و از آن جا به نیشابور آمد و به رای العین مشاهد
نموده و استشمام روایح معطره که از تربت مطهران جناب کرده و و آشفته بیابانی در
درج دُرر اظهار می کند و اینکه شیخ می فرماید:

گر رسی در خاک نیشابور تو بوی فقری بشنوی از خاک او

حقیقت آن معلوم بو نصر شده و هنوز دماغ جان او را معطر دارد که می گوید:

من از عطار دیدم در نیشابور همان کان دید موسی در که طور
هنوز آن بوی معنی در دماغم دهد از عالم صورت فراغم

چنان خاکش به بوئی کرد مستم که خم های طبیعت را شکستم
کنون نزدیک سی سالت کان بو همی دارد مرا سرگشته چون کو
گهی بر بوی او خوانم لسانش گهی جویم بمظهر در نشانش
وگر غافل شوم روزی از آن بوی همان بوی آردم اندر تکاپوی

ایزد تعالی همه بندگان سعادت مند خود را بسعادت فیوضات زیارت آن بقعه مقدسه
معطره مطهره مستعدکناد و هر که بدین توفیق موفق شد. بو نصر شیبانی و آشفته
بیابانی و همه دوستداران حضرت شیخ را به خیر و خوبی یاد نماید. اکنون شروع به
نگارش اشعاری که وعده دادیم قبل از نوشتن کتاب مظهرالعجایب نوشته آید می کنیم.
در یکی از رسایل خود که حاکی از غرایب اسرار و حاوی بسیاری از لطایف رموز فقر
است و آن نیز به مظهر مسمی است اما نه بوزن مظهرالعجایب می فرماید که من در زمان
کودکی مدت هجده سال در مشهد مقدس رضوی علی ساکنها الف سلام در حضرت
امام بوده و فیوضات می برده و فتوحات می دیده و به شبها از زیان مبارک این جناب
سلام الله علیه استماع می نموده و هم آنها را می خوانده و هم از جانب مقدس جوانب
آن حضرت مامور به توقف شاپور که محلی است از توابع نیشابور شده و در آنجا
سالکان و بزرگان با من مجالستها و مصاحبتها کرده و اسرار حقیقت و رموز طریقت از آن
جمع به سمع من می رسید، چنانکه می فرماید.

مرا ملک معانی شد مسخر به یمنِ همتِ اولاد حیدر
مرا گنج معانی جعفر آمد که او شهر علی را چون در آمد

همه ملک خراسان را نگین شد
رضای حق بُد، او در دین احمد
از آنکه هست محبوب حق آنجا
بشبا خوانده‌ام ورد زبانش
دگر گشتا که شاپورت بود جا
بمشهد بوده‌ام خوشوقت و خوشحال
به آخر گشت شاپورم چو همدم
از ایشان داشتم اسرارها سمع

شه من در خراسان چون دفین شد
امام هشتم و نقد محمد(ص)
بدان کعبه بر حق مرقدش را
بحال کودکی در آستانش
مرا از روح او آمد مددها
بوقت کودکی من هیجده سال
اگر رفتم به نیشابور و تون هم
بشاپورم بدندی سالکان جمع

و شیخ علیه الرحمة در کتابی که آن را هیلاج نامیده و از زبان حسین منصور حلاج اسرارها پنهان می‌کند شعری چند که دلالت بر پاکی مذهب و صفای عقیده اوست می‌گوید و اشاره به شهادت خود که در خواست از زبان مبارک پیرو مقتدای درویشان و سید و سالار ایشان الشهاب الثاقب علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده می‌فرماید.

علی بیرونست از راه طبیعت
گشاید بر تو درهای معانی
تو را بنمایدت اینجا بر یار
مرا این گنج کل او داد اینجا
شدم افتاده اندر خاک پایش
ز سر عشق بر خوردار مانده
سپردی نزد ما راه شریعت
که تا عین سعادت یافتنی
که تا دادیمت این صاحبقرانی
که کردی سرما اینجا به گه فاش
که کردی فاش اینجا گاه اسرار
به نگذاریم او را در طبیعت
در اینجا که جفای نیک و بد دید
که دیگر چون تو این مشهور گفته اشت
به نگذاریم آنرا در جهان باز

علی نفس محمد دان حقیقت
علی بسنمایدت راز نهانی
دو دست خود ز دامانش بمگذار
در معنی علی بگشاد آنجا
شبی دیدم جمال جانفزایش
مرا گشتا که ای عطار مانده
بسی گفتم ز ما اینجا حقیقت
بسی این جا ریاضت یافتنی
بسی کردی تو تحصیل معانی
کنون از عشق برخوردار می‌باش
ترا خواهند کشتن آخر کار
کسی که راز ما گوید حقیقت
حقیقت گفت منصور آن خود دید
تو آن گفتمی که آن منصور گفته است
هر آن کوگرد گستاخی در این راز

کنون این گفته عطار بینوش مشو یک ذره از اسرار خاموش
و در کتاب لسان الغیب بطریق رمز نیز در چند جای از شهادت خود خبر می دهد در
یک جای می فرماید:

هستی خود جمله در آتش بسوز	چون علی جامه شهادت را بدوز
از سر جان و دل و تن در گذر	چونکه با او دست داری در کمر
هر که از جان بگذرد جانان شود	واصل دریای حق سبحان شود
هر که از جان بگذرد چون مرتضی	می نهد او پای بر فرق سما
هر که جان خویش اینجا در نباخت	اسب میدان الهی و شناخت
جان متاعی نیست از جان دم مزین	گوز جان جان اینجا سخن
دم که از عطار می آید برون	آن دم سوزنده دارد بوی خون
تو چه دانی حال اهل راز را	نیستی همچون شهید کربلا
چون حسین بن علی جان باز تو	قبله در کوی جانان ساز تو
هر که از خود رفت بیرن راه یافت	در حقیقت وصلت الله یافت
نزد حق این راه بسی سر رفته اند	فرش فردای بلا را رفته اند
از سری بی تن سخن باید شنید	در آن لحق دوست را باید بدید
از سر بی تن شنو اینجا لسان	تا رهی بایی سوی غازیان

و قصه شهادت حضرت شیخ به دست آن مرد مغل معروف است که چون او را به
معرض قتل می برد مریدی از آن شیخ علیه الرحمة در لباس لشکریان پیش آمد و گفت:
من این اسیر پیر را از تو به هزار دینار می خرم. شیخ بدان مغل فرمود: مفروش که بهای
من این نیست و چون از آن مرید در گذشت، دیگری فراز آمد و گفت این پیر را بمن بیک
توبه کاه بفروش. شیخ فرمود: زو دبدبه و بها بستان که من از این بیش نیزم مغلک از این
سخن در خشم شده شمشیر بزد و سر شیخ علیه الرحمة بهرانید و شیخ سر خود را بر
گرفت و همه راه تسبیح و تهلیل همی کرد تا تن معطر او بخاک افتاد و روح منور او به
علی علیین پرواز کرد و فی مقعد صدق عند علیک مقتدر جای گرفت و هم در لسان
الغیب می فرماید.

من لسان ذات پاک احمد

بسنده مقبول ذات واحمد

از لسان مرتضی گویم سخن
چون شدم زو کشف سر من لدن
لاف معنی و یقین سر دوست
میزند عطار این میدان و گوشت
این کتاب مصطفی و مرتضاست
وند رو آیات و نعت مصطفاست
من نسیم گوینده گسفتار او
او بگوید در لسان عطار کو
او بود در نطق گویایی من
او بود در عین بینائی من
تو بیا عطار را منکر مشور
راه عقبی خواهی این ره را مرو
رو به راه احمد مختار کن
حب فرزندان با خود یار کن
دست گیر تست حب آل او
قمره بخت تو دارد فال او
نیست راهی بهتر از راه نبی
لیک باید رفت آن را چون علی
تا شوی واقف ز سرکاف و نون
اهل معنی را تو باشی رهنمون
مصطفی و مرتضی پیر تواند
در شریعت رهبر و میر تواند
رهبر عطار ایشان کشته اند
سوی جانان همچو جانش هشته اند
خضر را دیدم بحق مصطفی
در طریق فقر همچون مرتضی
رهبر خود کن علی را در طریق
به از این رهبر نمی یابی رفیق

رهبر خود کن علی موسی الرضا

قبله حاجات گفتش مصطفی

سوی باب او رو و مردانه باش

وز طریق جاهلان بیگانه باش

رهبر ایشانند و ایشان رهبرند

هم تو را ساقی حوض کوثرند

رهبر ایشانند در راه خدا

در کلام الله دیدم چند جا

رهبر عطار شاه اولیا است

بعد از ان سلطان علی موسی الرضا است

هر که دارد پیشوا چون مرتضی

می کند عطار او را صد دعا

هر که او را مرتضی باشد امیر

پاک و روشن باشدش سرزمین

هر کرا حیدر بود اینجا امام

کار او گشته در اینجا با نظام

هر که در راه شه مردان رود

پای همت بر سر کیوان نهد

این زمان عطار در راه ویست

ور محبت خاک در گاه ویست

این زمان عطار نقد بوذر است

پیرو صادق امام رهبر است

است میراثی مراحب علی

از پسدر بوذر الای متقی

ما فقیران حسینی مذهبیم

بر طریق الحسین زینحارویم

ما طریق مرتضی بگرفته ایم

حب او در جان و دل بنهفته ایم

مصطفانا دعلی برخوانده بود
وقت حاجت بر زبان میرانده بود
چون فرو مانی تو هم او را بخوان
تاشوی از دشمن بد در امان
بوترابش خوان و سیر بر خاک نه
پای همت بر سر افلاک نه

در سوختن مظهر و شکایت از مردمان و شرح احوال خود هم
در لسان الغیب می فرماید:

بر دلم باریست از خلقان چو کوه
درد بر دردم فزاید زین گروه
زانکه گویندم که تو در پیش ما
واجب القتلی به حکم پیشوا
رو به حیدر کرده نی و آل او
خون تو خوردن به است از آب جو
نیست رحمی بر چنین کس در جهان
گو بود اینجا محبّ خاندان
مظهر عطار می سوز و به قهر
تربت از قوم می نوشد چو زهر
مسظهر عطار مدح مرتضا است
وندرو آیات و نعمت مصطفی است

خطاب به فقیه سمرقندی که مظهر را سوخته فرموده و می فرماید:

زار و سرگردان و ابتر مانده ای تو	به تقلید جهان درمانده تو
یا مگر بابت زاهل خیبر است	از لسان ما سرگوشه کراست
پیرو اتساع اولاد علیست	گفته عطار اینجا را فضی است
بوترابی را چنین باید بود	رافضی را سوختن واجب بود
قتل او در پیش ما اینجا نکوست	هر که سوی حیدر و اولاد اوست

حُب حیدر دارد و بغض عسر
کی بود عطار را این اعتقاد
می‌کنیمش از جهان اینجا بدر
لعنت حق بر سه و نیم تو باد

در این بیت لطیفه و دقیقه ایست که ادراک لطف برزیرکان پوشیده نیست
و پس از این بیت به کنایه می‌فرماید:

بغض و ظلم و کین بود آن هر سه است
منصف دیگر آنکه داری در نیت
حب حیدر دارد و بغض سگان
این بود دین، فریدالدین بدان

و همچنان پس از سوزاندن کتاب مظهر العجایب که از این حرکت آب آرامشی تابش
حرارت و خشم آن فقیه سمرقندی نرسیده و شعله غیض او همچنان افروخته‌تر و
مشتعل‌تر بوده مجدداً آتش برافروخته و قصد سوختن خود شیخ نموده و آن جناب را
کشان کشان به اهانت و آزار فراوان از میان کوی و بازار آورده و به آتش اندر انداخته و
خدای رحمن او را خلاصی بخشیده، می‌فرماید:

سوختی عطار را از جور خویش	ساختی اعضااش را اینجا ی ریش
هر چه بودش از قلیل و از کثیر	گفته با ظالم که آن از وی بگیر
این یقین بر ما گذشت از جور تو	ماند تا روز ابد این گفتگو
لعنتی بر خود نهادی در جهان	ماند از تو یادگار این جاودان
بگذر از بغض علی و مرتضا	تا زرنج‌ها و یه یابی شفا
هر که با آل علی در آستی است	همچو بوذر اندر اینجا متقی است
هر که با شاه ولایت آشنا است	با فرید الدین درون یک عباست
دوستی احمد و حبّ علی	می‌دهد آئینه دل را جلی

و همچنین می‌فرماید:

خلق دنیا با من بین که بدند	سنگ و چوب و خشت بر رویم زدند
من کشیدم جور از خلقان بسی	نه بدرد من رسید اینجا کسی
عاقبت سلطان غییم مزده داد	گفت ای عطار داد یمت مراد

چون خلاص از دست ظالم کردم
خط آزادی و نصرت دادمت
کردمت آزاد اندر هر دو کون
چون نبودی پیش ما اینجا دو لون
اولیا را آمدی سردار تو
زانکه هستی پیرو کسار تو

و بدانکه این رسم درویش آزاری و طریقه زشت و اهانت و اذیت فقرا و رنجاندن خاطر بندگان خدا در همه اعصار و ازمنه متداول و معهود بوده است و کارهای شنیعی که نسبت به بزرگان انبیاء و اولیاء همیشه از این نوع مخلوق که از حلیه آداب مردمی عاری و به انواع رذایل^۱ و قبایح آراسته اند از قتل و نهیب و اسر و امثال آنها صادر شده در کتابها و دفترها ثبت و ضبط است و از آن گاه که آدم صفی و خلیفه یزدان شد و شیطان سر از خدمت و سجود او بر تافت. میان خاصان یزدانی و احزاب شیطانی این کشمکشها بوده است و تا آن مدت و مهلتی که ایزد تعالی برای آن نفس خبیث معین فرموده به سر نیاید این نفوس خبیثه شیطانی از متابعت و مطابقت او باز نگردند و همواره در مقام آزار و اذیت نفوس مقدسه انسانی خواهند بود. قرآن مجید و دیگر کتب آسمانی از شرارت و طغیان و کارهای ظالمان خبر می دهد نه طوفان نوح در کفر اعمال آن قوم ظلوم جهانی را غرقه کرد و نه باد در جزای سیاست افعال قوم عاد عالی از زیر و زیر نمود و نه قتل عام بنی اسرائیل به دست بخت نصر و قیاصره روم بارها در عوض رفتار و کردار بد آنها نسبت به پیغمبران و بزرگان ملت خود بود و نه غلبه مختار بر کفار کوفه اتباع یزید و ابن زیاد و نه و آن قتلها و خونریزیها برای تلافی حرکات ناهنجاران بغات و طغات بر خاندان رسالت علیهم السلام و آمدن لشکر ترک و خرابی و قتل بیشتری از ایران و اطراف جهان بواسطه سوء اعمال و قبایح افعال خلفاء جور و متابعان آن قوم شوم بود و پیر جمالی اردستانی رحمه الله علیه در مکتوبات خود می فرماید که سبب قتل عامل اصفهان در زمان تیمور گورکان بعلت حرکات ناهنجار اصفهانیان نسبت به پیر مرتضی علی اردستانی قدس سره از عاج و اخراج آن جناب از اصفهان به وضعی نکوهیده اتفاق افتاد و این اتفاقات و امثال آنها دلالت می کند که طبیعت روزگار همیشه بر این مجبور بوده است که احراز دلیل اشرار و افاضل پایمال اراذل^۲ شوند و به

۱- م: رذایل

۲- م: اراذل

وقتی معلوم و زمانی مقدّر ایزد تعالی انتقام حرکات زشت آن قوم شریر را به دست بعضی از بندگان خود بکشد تا کسانی که در این عهد به پشت کرمی حمایت و اعانت قوی دستی چند بر ضعفا و زیردستان ستم‌ها می‌کنند به دست کدام طایفه شاهنشاه حقیقی و عادل کل از ایشان و حامیان ایشان انتقام کشد. انشاء الله تعالی تم هذه الديباچه الشریفه فی شهر رمضان المبارک فی سنه هزار و سیصد هجری بید اقل الذاکرین مرتضی الحسینی البرغانی اللهم اغفرله